

بدون اعتماد به نفس رها کرد. خیلی کارها کردم تا به اینجا برسم. در یک مرکز مراقبت های بهداشتی بودم ولی یکی از کارکنای اونجا برای مدتی کارهای امنیتی انجام داد. به هیچ وجه آسون نبود.» / روز اول ، هالی با یک دکتر متخصص و تعدادی پرستار در واحد ارزیابی اورژانس کار میکنه. جایی که بیماران با وضعیت حاد از A&E (اورژانس) به اون فرستاده میشن. سمت ظهر ، دکتر متخصص پیچ میشود و برای مدتی به بخش دیگری میرود و هالی به عنوان تنها پزشکی که بخش را پوشش میدهد باقی مانده / «فکر میکنم بزرگترین شکست هرکس در اولین روزهاش اینه که باعث آسیب جدی یا مرگ یک بیمار بشه که خیلی سخته اعتماد به نفستو حفظ کنی. امیدوارم خوب پیش بره.» / اما در عرض چند دقیقه ، یک بیمار در حال از دست رفتن است. / «فکر میکنم مارتی یک گرم خورد ولی تا قبل از این آسیب دیدگی و مشکلی نداشت.» / «بیمار آقاییه با بیماری سینه پهلو. داریم تلاش میکنیم راه های مختلف درمانی رو برای اون انجام بدیم. اما اون به شدت بدحاله و من در حال حاضر کاملا نگرانشم.» / سه ساعت از زندگی حرفه ای او گذشته و هالی بیماری دارد که زندگی اش در حد تعادل معلق است. / «اسم من هالیه. فعلا من یکی از دکتر های بخش هستم و دکتر متخصص امروز اومد بهت سر زد. ما میخوایم یک لوله رو از طریق بینیت وارد کنیم و تا شکمت پایین ببریمش تا بتونیم درد تو کمتر کنیم. اگر فهمیدی چی گفتم دستمو فشار بده. وقتی یکدفعه و برای اولین بار کسبو مبینی که خیلی بیماره و حالش وخیمه ، متوجه فشار موقعیتی که توش هستی میشی. به نظر کمی دراماتیک میاد ولی زندگی آنها در دستان شماست و یکدفعه این موضوع در سرت تلنگر میزنه. و درک میکنی که هرچیزی که تا الان یاد گرفتی بدرد همین لحظه میخوره.» / هالی نیاز به قرار دادن یک لوله ی بینی داره تا بتونه آنتی بیوتیک ها رو بهش بده. یک تیم آماده برای پشتیبانی حاضره. / «میخوای خودت لوله رو قرار بدی؟ +آره. قبلا خوب یاد گرفتم. -اگه یاد گرفتی مشکلی نیست. روزهای اولت به عنوان یک دکتر انتظار میره که این چیزا اتفاق بیفته. در این لحظاته که یک چیزی تو سرت زمرمه میکنه تو نمیتونی و اعتماد به نفستو پایین میاره. میخوام به اونا ثابت کنم که اینطور نیست. درسته؟ آگه اذیت می کرد و ناراحت بودی دستمو فشار بده و من متوقفش میکنم. باشه؟ / هالی با موفقیت لوله رو قرار میده ولی معلوم نیست که تا فردا آنتی بیوتیک ها موثرند یا نه. / «احساس می کنی لبه ی پرتگاهی. یا این بیمار وضعیتش به سمت بهبودی میره و به خونه برمیگرده یا اینکه وضعیت بدتری خواهد داشت و این یک بازی انتظاره. / 210 دکتر عمومی در نورث همپتون وجود داره / «میخوای بهم بگی که امروز برای چی اومدی بیمارستان؟ +ببینم سرم چیکار شده. / درکنار کار در بیمارستان و رسیدگی به بیماران ، یک برنامه ی مداوم آموزشی هم وجود داره. / «وقتی شما شخصی هستید که مشکل بیمار رو تشخیص میده و فرآیند درمان رو شروع میکنید ، زمانی که زندگی کسبو نجات بدین تا همیشه باهاتون باقی میمونه.» / و هرچه بیشتر پیشرفت می کنند ، مسئولیت بیشتری هم به عهده میگیرن. / «سلام! اسم من امیلی عه. من یکی از دکترهای آنکولوژی ام(سرطان شناسی). میدونم که شما به سرطان سینه مبتلا شدین. بنابراین میخوای بهم بگی که در حال حاضر برای چی به بیمارستان اومدی؟» / امیلی 26 ساله کارشو در بخش سرطان شروع کرده. به عنوان سال سوم ، این اولین فرصت او برای تخصصی کردن آموخته هاشه. / «میتونم کمی بررستون کنم تا ببینم همه چیز روبراهه؟ واقعا نمیدونم چرا میخواستم پزشک شم. فقط میدونم که همیشه میخواستم یه دکتر شم و فکر میکنم بخاطر این بود که مادرم دکتر و یک الگوی خوب بود. من فکر میکنم فقط تفاوتی رو دیدم که اون 2 سال پیش ایجاد کرد. او برای انجام یک ماموگرافی عادی رفت و 3 روز قبل از فاینال پزشکی من ، تشخیص داده شد که سرطان سینه داره. مجبور شد یک عمل سنگین انجام بده. زود از کار بازنشسته شد ولی این قضیه واقعا به من فهموند که پزشک بودن به همون اندازه که درمورد دارو و تصمیمات پزشکیه ، درواقع در چنین شرایطی مربوط به خود شخص و خوادش هم هست. / مادر امیلی به بهبودی کامل رسید ؛ اما این تجربیات باعث شد که پایان زندگی خودشو به عنوان یک دکتر متخصص انتخاب کنه. / «بنظر میرسه که مردم تعجب میکنن که چرا میخوام در مراقبت های تسکینی کار کنم. فکر میکنم خیلی از مردم خوبی هاشو نمیبینن ؛ شاید هیچکس از اعضای خانواده ی اونها فوت نکرده یا تجربه ی بدی